

# آزادی و دولت فرزانه‌گی

نامه‌هایی در تربیت زیباشناختی انسان

فریدریش فن شیلر

ترجمه از متن آلمانی  
دکتر محمود عبادیان



## فهرست مطالب

۷.....	پیشگفتار مترجم
۷.....	درباره‌ی فریدریش شیلر
۹.....	درباره‌ی نامه‌ها
۱۷.....	نامه‌ی یکم
۲۱.....	نامه‌ی دوم
۲۵.....	نامه‌ی سوم
۲۹.....	نامه‌ی چهارم
۳۵.....	نامه‌ی پنجم
۳۹.....	نامه‌ی ششم
۴۹.....	نامه‌ی هفتم
۵۳.....	نامه‌ی هشتم
۵۷.....	نامه‌ی نهم
۶۳.....	نامه‌ی دهم
۶۹.....	نامه‌ی یازدهم
۷۵.....	نامه‌ی دوازدهم
۸۱.....	نامه‌ی سیزدهم
۸۷.....	نامه‌ی چهاردهم
۹۱.....	نامه‌ی پانزدهم
۹۹.....	نامه‌ی شانزدهم
۱۰۵.....	نامه‌ی هفدهم
۱۰۹.....	نامه‌ی هجدهم
۱۱۳.....	نامه‌ی نوزدهم
۱۲۱.....	نامه‌ی بیستم
۱۲۵.....	نامه‌ی بیست و یکم
۱۲۹.....	نامه‌ی بیست و دوم

- ۱۳۵ ..... نامه‌ی بیست و سوم
- ۱۴۱ ..... نامه‌ی بیست و چهارم
- ۱۴۹ ..... نامه‌ی بیست و پنجم
- ۱۵۵ ..... نامه‌ی بیست و ششم
- ۱۶۵ ..... نامه‌ی بیست و هفتم

## پیشگفتار مترجم

### درباره‌ی فریدریش شیلر

شیلر (۱۷۵۹-۱۸۰۵) در خانواده‌ای معمولی و تا حدی تنگ‌دست ارتشی، در شهر «مارباخ» آلمان دیده به جهان هستی گشود. پدرش مایل بود او در علوم دینی به تحصیل بپردازد؛ ولی امیرنظام ایالت که قامت و بالای کشیده‌ی شیلر را برای افسری زیننده می‌دید، او را بر آن داشت که در آکادمی نظامی تحصیل کند. در آن‌جا قرار بود که در رشته‌ی حقوق تحصیل کند ولی شیلر رشته‌ی پزشکی را برگزید. در بیست‌و یک سالگی طب را به پایان رساند. بدی شرایط کار در آکادمی نظامی او را دلسرد کرد؛ مشق نظامی، سرکوبی آزادی‌های فردی، سانسور خشن، دستگاه خبرچینی و تحقیر شخصیت افراد، از جمله چیزهایی بودند که با روحیه‌ی او سازش نداشتند. البته او با وجود این محدودیت‌ها موفق شده بود در آن‌جا کتاب‌های «ممنوعه» و آثار نویسندگان به اصطلاح پرخاشجو همچون کلوپشتوک، لسینگ، ویلند، گوته، روسو، مونتسکیو، پلوتارخ، کانت، شکسپیر، ریچاردسون، فیلدینگ و دیگران را بخواند.

شیلر نوشتن نخستین نمایشنامه‌ی خود، «راهزنان»، را در همان محیط، روی نیمکت کلاس و تخته‌ی زیردست خویش آغاز کرد. علاقه به شعر گناهی بود که آکادمی نظامی و امیر ایالت آن را بر نمی‌تافت. این نمایشنامه واجد بیان اعتراض شاعر علیه تباهی‌های اجتماعی و مناسبات فئودالی روز بود؛ انتقاد آن متوجه خودسری شاهزادگان و امیران نظامی بود که عملاً بر آلمان حکومت می‌کردند. نمایشنامه سرفصلی داشت تحت عنوان: «این واقعه در آلمان روی داده» که خشم مقامات دولتی را برانگیخت. در این اثر اشاره‌هایی به شورش‌های دهقانی قرن شانزده تاریخ آلمان رفته بود، شورش‌هایی که آتشش زیر خاکستر گذشت زمان پوشیده مانده بود و اینک

به یادها می‌افتاد. شیلر این نمایشنامه را با عبارت «علیه مستبدان!» (in tyrannos) چاپ و منتشر کرد، و در «مانهایم» آن را به روی صحنه آورد. این نمایشنامه در مردم سخت اثر کرد. به نوشته‌ی «بلینسکی»: «سرود آتشی‌نی بود که از ژرفای روح جوان برمی‌آمد.» جنبش ادبی نوبنیاد موسوم به «عصیان و پرخاش» (Drang und Sturm) از آن استقبال کرد و مردم آن را به‌گرمی پذیرفتند. یکی از منتقدان آن روزگار نوشت: «آنان که جویای شکسپیر آلمان‌اند، اینک او را یافته‌اند.» اما این یک روی سکه بود؛ موفقیت شیلر، در عین حال، برای او زندان و ممنوعیت از نوشتن نیز به دنبال داشت؛ فقط حق داشت در مورد پزشکی چیز بنویسد. شیلر این حکم را برنافت، به مانهایم گریخت و سپس به فرانکفورت رفت. آنگاه نمایشنامه‌های «توطئه‌ی فیسکو» و «دون کارلوس» را نوشت. پس از نوشتن «ماری استوارت» به «وایمار» رفت و با گوته و ویلند آشنا شد و به سرودن چکامه‌هایی همچون «سرود شادی» پرداخت - قطعه‌ای که در قسمت آخر سمفونی ۹ بتهوون به همسرایی درآمده است. هاینریش هاینه در سال ۱۸۳۳ درباره‌ی تحول شیلر نوشت: در «راهزنان» به غول آسمان المپ «تیتان» می‌ماند که از مدرسه گریخته و شیشه‌ی خانه‌ی «ژویتر» را می‌شکند. عشق به آینده در سروده‌هایش می‌شکفت و در «دون کارلوس» پختگی می‌یابد. در این دوره شبیه شوالیه‌ی اسپانیایی است که پیام‌آور و مبارز است. پیش‌بینی‌هایش سرلوحه‌ی فعالیتش می‌شود و در زیر شنل اسپانیایی او رئوف‌ترین قلبی می‌تپد که می‌توانست در آلمان وجود یابد و عشق ورزد.»

علاوه بر این، شیلر اطلاعات فلسفی و زیباشناختی خود را برای متحول کردن هنر به کار گرفت و نقش خلاق هنر و ادب را در پیشرفت اجتماعی و آزادی اخلاقی مردم برجسته کرد. در وایمار درباره‌ی تاریخ آلمان کار کرد و بر اساس آن نمایشنامه‌ی «والشتاین» را نوشت. این اثر در سال ۱۷۹۸ در تئاتر وایمار به کارگردانی «گوته» روی سن آمد. در نمایشنامه‌ی «دوشیزه‌ی اورلئان» (ژاندارک)، مبارزه برای آزادی و وحدت ملی را تصویر کرد. در «ویلهم تل»، توده‌ی مردم قهرمانان نمایشنامه را تشکیل می‌دهند. او با الهام گرفتن از مبارزه‌ی آزادی‌خواهانه‌ی مردم سوئیس، هنر خود را به خدمت

مبارزه علیه دیکتاتوری ناپلئون در اروپا نهاد.

یوهانس بشر شاعر و ادیب آلمانی درباره‌ی شیلر می‌نویسد: «یکی از سرسخت‌ترین شخصیت‌های مبارز ملت آلمان بود؛ قلبش به کارزاری می‌مانست که در آن جنگ بی‌امان و تکاپوی گهگاه ناامیدانه، دوشادوش سایه‌روشن‌های زندگی جریان می‌یافت و ضمن آن مسائل و معضلات پایانه‌ی قرن هجدهم در آلمان به چشم می‌خورد.»

### درباره‌ی نامه‌ها

فریدریش شیلر یکی از شاعران، نویسندگان و اندیشمندان دوران فلسفه‌ی کلاسیک آلمان بود. او از این فلسفه تأثیر پذیرفت و در ضمن در تفهیم یکی از مبادی مهم آن، یعنی نقش میانجی فرهنگ و هنر در زندگی فرد و جامعه‌ی انسانی، تشریح مساعی ارزنده کرد. شیلر دوست کانت، فیلسوف معروف و بنیادگذار فلسفه‌ی کلاسیک آلمان در نیمه‌ی دوم قرن هجدهم میلادی، بود. شیلر از نخستین نظریه‌پردازان ادب و فرهنگ اروپای باستان تا روزگار خود بود و نخستین پژوهش‌های روشنگرانه در این رهگذر از قلم او تراوش یافته است. نقش فرهنگ و ادب در پرورش فردیت و شخصیت اجتماعی آدمی یکی از مسائلی بود که اغلب، اندیشه‌ی این شاعر و نویسنده را درگیر خود می‌کرد. این اندیشه که در آن قرن پیشاروی فعالان فرهنگ و هنر قرار گرفته بود با پیدایی فلسفه‌ی کانت طرح و محتوایی فلسفی به خود گرفت و در پرتو امکانات شناختی زمان، موضوع بحث محافل فکری شد.

فلسفه‌ی انتقادی کانت، عناصر متشکل فرهنگ بشری را در سطح‌های علم، اخلاق و قضاوت زیباشناختی برانداز می‌کند. علم و اخلاق در فلسفه‌ی کانت دو زمینه‌ی جدا از یکدیگر معرفی شده‌اند. او شناخت انسانی را در «سنجش خرد ناب» — که موضوع آن بررسی امکان شناخت طبیعت و جهان عینی است — مطرح می‌کند. موضوع نقد دوم کانت یعنی «سنجش خرد عملی» سلوک، رفتار و افکار انسان، یا به عبارتی، اخلاق اجتماعی آدمی است. این دو زمینه در فلسفه‌ی کانت مستقل از یکدیگرند. در زمینه‌ی اول، انسان با مقوله‌های عینی، ضروری و ناوابسته به تمایلات انسانی

سروکار دارد، حال آنکه در زمینه‌ی دوم، یعنی در قلمرو اخلاق، انسان با مقوله‌هایی کار می‌کند که آزاد و مبین آرمان‌های انسانی‌اند.

درواقع، تفکیک این دو قلمرو فعالیت آدمی در روزگار کانت، از یک سو نشانگر شکاف میان اخلاق روزمره و از سوی دیگر جدا شدن علوم پایه و فلسفه از زندگانی متعارف بوده است. کانت پس از تألیف دو نقد نام‌برده کوشید شکاف میان آن دو را در فلسفه‌ی خود، با تألیف نقد سوم، یعنی «سنجش قضاوت زیباشناختی» هموار کند.

به موجب نقد اخیر، فرهنگ و هنر زمینه‌ای از فعالیت آدمی است که نتایج آن به معنای پیوند میان قلمرو علم (حقیقت تجربیدی) و اخلاق (فلسفه‌ی عملی) است. کانت مبنای منطقی و عینی نقش واسطه‌ی فرهنگ و هنر را در این واقعیت می‌جوید که قضاوت آدمی درباره‌ی زیبایی (امر خوشایند و ناخوشایند) معمولاً می‌باید از یک سو از شناختی که از جهان هستی دارد و از دیگر سو از تجربه و نیاز اخلاقی (عملی) وی سرچشمه گیرد؛ چه، آن یکی در خدمت تبیین موضوع قضاوت زیباشناختی و این یکی برآمده از احساسی است که انسان اجتماعی از نیک و بد دارد و توأمان ناظر بر داوری انسان از زیبایی و زشتی‌اند.

این اشاره‌ی کوتاه به کلی‌ترین مبادی سه نقد فلسفی کانت بدین جهت بود که به مبحثی توجه شود که شیلر نامه‌های بیست و هفت‌گانه‌ی خود را با آن آغاز می‌کند و به مدد آن دیدگاه‌های فلسفی - اجتماعی خود را، که ضمن خویشاوند بودن با دیدگاه‌های کانت، تا حدودی از آن متفاوت نیز هست، به میان می‌گذارد. به سخن دیگر، شیلر از گسست موجود میان فعالیت علمی و سلوک اخلاقی انسان بحث را آغاز می‌کند و گفتنی است که این‌گونه فقط آغاز می‌کند، زیرا پس از آن، مبحث را از لحاظ کیفیت و ژرفا در پیوند نزدیک با زندگی عصر و مسائل آن بازنمایی و بررسی می‌کند.

شیلر فرهنگ و هنر را پدیده‌ای می‌داند که کانت به آن نقش میانجیگر نیروی قضاوت زیباشناختی انسان داده بود. وی شاعر و نویسنده بود، این موهبت به او امکان داد که بتواند برای آنچه کانت به واسطه‌ی تعمق در پدیده‌ها به صورت نظامی فلسفی درآورده بود، محمل فرهنگی و اجتماعی

بباید و آن را تا حد امکان تجسم عملی بخشد. شیلر جدایی و بیگانگی میان علم و اخلاق را — که فلسفه‌ی کانت آن را برجسته می‌کرد — از این راه به زندگی نزدیک ساخت که آن را در تخالف میان فعالیت انسان عادی و انسان آرمانی (اخلاقی) واچُست و انعکاس آن را در تضاد میان شهروندان و حکومت جست‌وجو کرد. به این ترتیب، او نقش این تخالف را که ناظر بر درگیری مردمان با حکومت وقت است در مصداق تعارض آزادی و استبداد به بحث گذاشت.

اما شیلر برای همه‌ی گونه‌های فرهنگ و هنر نقش واسطه‌ی وحدت‌انگیز قائل نیست؛ او فرهنگ و هنری را شایسته و براننده‌ی این نقش می‌داند که دستاورد هنر و ادب پیشرو زمان بوده و به روح خواست‌های زمان پرداخته باشد؛ فرهنگ و هنری که نه تنها بری از واپس ماندگی‌های زمان باشد بلکه علاوه بر آن پیشتاز و مبارز، و نمایانگر راستای رهایی و آزادی مردمان باشد؛ «هنر باید از واقعیت دور گردد، روحیه‌ی دلیر و سرفرازانه به خود گیرد و به فراسوی احتیاج روزانه راه یابد. چه، هنر دختر آزادی است و ضرورتش برخاسته از روح... است» (از نامه‌ی دوم).

شیلر که جدایی علم و اخلاق، نظر و عمل و آرمان و واقعیت را از حوزه‌ی تجرید فلسفی مکتب انتقادی کانت بیرون آورده و آن را در مناسبات فرد با جامعه ردیابی کرده است، کاوشگرانه در این رهگذر پیش می‌رود و زادگاه آن را در سرشت آدمی می‌جوید. او مدعی است که انسان را از دو دیدگاه می‌توان برانداز کرد: نخست شخصیت او، بالذات و جدا از هرگونه ماده و یا درگیری با مواد مختلف، متصور می‌شود؛ آنگاه او سرشته‌ای مجرد و نامتناهی است. تا زمانی که انسان مشاهده نکند و احساس خود را به کار نگیرد، چیزی جز شکل صرف، و قوه‌ی بدون محتوا نیست. و اگر به حسیت او بالذات و جدا از هرگونه فعالیت روحی توجه شود، می‌بینیم که درگیر مادیت بخشیدن به این یا آن اندیشه و معنویت است. نتیجه اینکه، آدمی یا به تجرید مطلق می‌گروَد یا، برعکس، به هر آنچه مجرد است عینیت بیرونی می‌دهد. به سخن دیگر، او می‌باید هر امر درونی را بیرونی کند و به هر آنچه بیرونی است شکل تجریدی بخشد.

شیلر به این دو نیرو یا استعداد آدمی نام «رانه» (Trieb = کشش، سائق، انگیزه) می‌دهد - یکی رانه‌ی «حسی» و دیگری رانه‌ی «شکل» (نظم، قانون‌مندی، ساختار بخشیدن به مواد خام حسی). رانه‌ی حسی معرف موجودیت فیزیکی انسان است. رانه‌ی شکل از وجود مطلق یا سرشت عقلانی‌اش مایه می‌گیرد. آن یکی رانه‌ی پایبندکننده است و این یکی آزادکننده. رانه‌ی حسی موردساز است، حال آنکه رانه‌ی شکل قانون‌پرداز. احساس تنها بر آن است که فرضاً حکم کند این امر مشخص برای این انسان معین و خاص حقیقت دارد، آن‌هم در این لحظه یا روزگار؛ لحظه‌ی دیگر انسانی دیگر می‌آید و احساسی دیگر ابراز می‌کند. اما آن‌جا که اندیشه سلطه دارد، وقتی حکم می‌کند که «این وجود دارد»، همانا حکم و گزینشی است همیشگی و پایدار. احساس و میل گویای این است که: «این امر برای فرد تو و نیاز کنونی‌ات مناسب است»، اما وقتی فکر اخلاقی می‌گوید: «باید چنین یا چنان باشد»، درواقع قضاوتی کلی و پایدار کرده است. به همین سبب هر ابراز این چنانی، صورت قانون به خود می‌گیرد.

این دو گرایش که در تقابل اند، مغایر یکدیگر نیستند؛ یکی پایبند لحظه و دگرگونی است و دیگری به ثبات گرایش دارد. این دو رانه در مجموع مبین جامعیت انسان است. این جامعیت در روزگار ما دستخوش گسستگی شده؛ یعنی انسان مفهوم کلیت خویش را از دست داده است. همه‌چیز بر آن دلالت دارد که تنها اتحاد مجدد آن دو است که وحدت آدمی را از نو تحقق می‌بخشد. نگاهی ساده نشان می‌دهد که این دو رانه‌ی متضاد ناقض یکدیگر نیستند. آنها نه در مورد موضوع واحد، بلکه در قبال موضوع‌های متفاوت در تضادند. به سخن دیگر، آنها درگیری متقابل ندارند. به‌عنوان مثال، رانه‌ی حسی خواهان تغییر است، ولی نه آن‌چنان تغییری که شخص را دگرگون کند. رانه‌ی شکل به وحدت و بقا گرایش دارد، ولی نه آن‌چنان که با تثبیت شخصیت انسان، حالت او را نیز ثابت نگه دارد، بلکه درواقع خواهان وحدت احساس آدمی است. بنابراین، دو رانه‌ی موردبحث منتفی‌کننده‌ی یکدیگر نیستند.

در این جاست که پای فرهنگ و هنر و رسالت آن پیش می‌آید. این دو

می‌بایست نسبت به دو رانه‌ی موردنظر ادای دین کنند. بدین معنا که رانه‌ی عقلی را در قبال رانه‌ی حسّی و هم‌زمان با آن رانه‌ی حسّی را در برابر رانه‌ی عقل توجیه کنند، «بنابراین، فرهنگ با دو مسئله روبرو است: نخست، آنچه را حسّی است از تعرض رانه‌ی شکل در امان بدارد؛ و دوم، شخصیت آدمی را در مقابل احساس‌ها ایمنی بخشد؛ اولی را به یاری پرورش استعداد حسّی و دومی را از راه فرهیختاری عقل» (از نامه‌ی سیزدهم). وقتی این دو استعداد در وحدت با یکدیگر تعالی یابند، انسان به برکت غنایی که از هستی آن دو به دست می‌آورد، از برترین استقلال و آزادی برخوردار می‌شود و می‌تواند جهان هستی را به اقتضای پدیده‌های بی‌پایانش به خدمت خود گیرد و آن را تابع حکم عقل خویش گرداند.

خلاف آن وقتی است که چیرگی مطلق یکی از این دو رانه، تناسب بین حس و عقل را برهم زند و تعادل آدمی را درهم شکنند. در حالت چیرگی رانه‌ی حسّی، آدمی بی‌ثبات و اسیر انفعال و رنگ‌پذیر است، لذا هیچ‌گاه در خویشتن خود نیست. در حالت دیگر، یعنی در سلطه‌ی رانه‌ی شکل مطلق، او هرگز دستخوش دگرگونی و تحول نخواهد شد. بنابراین، در هر دو مورد، انسان محروم از جامعیت خواهد بود. در حالت غلبه‌ی رانه‌ی حسّی، احساس آدمی قانون‌پردازی و جهان محسوسات عالم عقل شخصی را محدود و سرکوب می‌کند. وقتی رانه‌ی شکل، یعنی نیروی تفکر، بر احساس چیرگی مطلق پیدا کند، انسان را تابع کلیت‌های خارجی می‌کند. این امر از نیروی مستقل فردیت آزاد و فعال او می‌کاهد. بنابراین، هریک از این دو گرایش به تنهایی و خودی خود پایبند محدودیت است.

از آن‌جا که هر دو رانه به تنهایی و جدا از یکدیگر در قید محدودیت‌اند، یکی از آن‌رو که حسّی و خارج از قلمرو قانون‌گذاری است، و دیگری بدان سبب که به قلمرو احساس راه نیافته است، شیلر می‌نویسد: «تا زمانی که درباره‌ی یک شکل صرفاً اندیشه می‌کنیم، آن شکل در واقع بی‌جان و تجرید صرف است و تا هنگامی که جنبه‌ی زنده‌اش را احساس نکنیم، فاقد شکل است، تنها تأثر است. تنها و فقط وقتی شکل آن در احساس ما زنده شد و زندگی‌اش در فهم ما شکل گرفت، دارای شکل زنده است. و این همواره آن

موردی است که شکلی را زیبا می‌نامیم.» (از نامه‌ی پانزدهم)

هرآینه موردی پیش آید که انسان بتواند در فرایند رشد خویش به این تجربه‌ی دوگانه به‌طور هم‌زمان دست یابد؛ یعنی در آن واحد به اقتضای رانه‌ی عقل (شکل)، به آزادی خود آگاهی داشته باشد و موجودیت خویش را احساس کند؛ یا، به عبارت دیگر، خود را چونان ماده احساس کند و چونان روح بشناسد، آنگاه به نگرشی کامل و بینشی جامع از خود دست خواهد یافت. با این فرض که چنین تجربه‌ای پیش‌آمدنی است، رانه‌ای نو در آدمی جوانه خواهد زد. این رانه‌ی نو که از کنش و واکنش دو رانه‌ی پیش‌گفته پدید می‌آید، از آن هردو متمایز خواهد بود. از یاد نبریم که رانه‌ی حسی بر آن است که تغییر پدید آورد و در متن مشخص زمان مؤثر گردد، اما رانه‌ی شکل می‌خواهد که زمان بی‌تأثیر گردد و تغییر روی ندهد (از همین رو نیز مقوله‌ها و مفهوم‌های تجریدی تابع زمان نیستند). کنش و واکنش این دو رانه، زمینه‌ی پیدایی رانه‌ی نوین می‌شود. شیلر به این رانه نام «رانه‌ی بازی» می‌دهد. و منظور از صفت «بازی» در این مورد همانا امکان حرکت (مانور) آزاد آن میل بنیادین انسانی است که هم از تصادفی بودن حسیات و هم از جدیت شکل عقلی و تجرید امور وارسته است و درواقع ترکیب آگاهانه و مختار این دو است. غایت رانه‌ی بازی، یعنی آنچه این رانه برای تحقق آن می‌کوشد، ریختار زنده‌ی چیزهاست؛ زنده به معنایی که در آثار ادبی و هنری از آن سخن می‌رود.

بر مبنای نظر شیلر، انسان منحصرأ ماده نیست، همچنان که روح محض نیست. و زیبایی نیز چونان کاربُردیافتگی انسانیتِ آدمی، نه صرفاً زندگی محض است آن‌چنان که تجربه‌گرایان مدعی آن‌اند، و نه می‌تواند شکل صرف باشد آن‌چنان که فرزائگانِ دور از تجربه و فیلسوفان گمان می‌برند. زیبایی همانا وجه اشتراک این دو است. امر زیبا، کنش و واکنش آزاد این دو است. از همین رو نیز پیامدِ بازی و درگیری آن دو است. شیلر این نکته را در جمله‌ی زیر به‌تأکید بیان می‌کند: «انسان فقط آن‌جا به بازی می‌پردازد که به تمام معنی انسان است. و او تنها زمانی به تمام و کمال انسان است که به بازی می‌پردازد.» (از نامه‌ی پانزدهم)

«زیبایی، انسان حسی را به تفکر و انسان روحی را به ماده بازمی‌گرداند و عالم محسوس را بر او دسترس‌پذیر می‌کند. میان ماده و شکل، میان انفعال و فعالیت، حالتی میانه‌تر وجود دارد و زیبایی ما را بدان رهنمون می‌شود.» (از نامه‌ی هجدهم).

یکی از مسائلی که شیلر در نامه‌های خود بدان توجه دارد و می‌کوشد آن را از دیدگاه فرهنگی بازنمایی کند، نسبت جبر و اختیار است. شیلر بر این باور است که جبر عالم محسوسات و عدم وابستگی عالم مجردات، هریک به حکم قدرت و جاذبیت خود، آدمی را قهراً تک‌ساحتی و مقید می‌کند؛ تنها فرهنگ و هنر است که این عدم تعادل را از میان می‌برد. او می‌گوید: «نهاد حسی آدمی، به یاری این تعیین میانه از احساس به اندیشه فرا می‌رود؛ تعینی که در آن حسیت و عقل هم‌زمان فعال‌اند. از همین رو نیز قهرشان متقابلاً رفع می‌شود و یکدیگر را خنثی می‌کنند. این تعیین میانه که در آن نهاد حسی نه به لحاظ فیزیکی و نه از نظر اخلاقی پایبند اجبار است — و با وجود این هردو در آن فعال‌اند — درخور آن است که تعیین آزاد نامیده شود. و وقتی ما حالت حسی را فیزیکی و تعیین عقلی را منطقی و اخلاقی می‌نامیم، جا دارد این حالت تعیین‌پذیرندگی واقعی و فعال را حالت زیباشناختی بنامیم.» (از نامه‌ی بیستم)

این مختصر اشارتی است بر برخی مطالب و جنبه‌ها در نامه‌های شیلر، و منظور از این اجمال آن است که خواننده‌ی محترم با مسائل این نامه‌ها و روح حاکم بر آنها آشنایی یابد و بتواند از غنای محتوایی و موضوعی نامه‌ها بهره جوید. نکته‌ای که تذکر آن ضروری می‌نماید این است که دویست و اند سال از عمر این نامه‌ها می‌گذرد و بیش از آنکه محتوایشان در دستبرد گذشت زمان قرار گیرد و کهنه شود، زبان آنها که سرشار از مایه‌های شاعرانه، فلسفی و بار عاطفی است، با گذشت زمان، ساختاری مهجور و سنگین یافته که این مهجوریت‌ها بر دشواری ترجمه می‌افزاید. گذشته از آن، شیلر نخستین نویسنده‌ای است که از آرای دیرآشنای کانت، گذاری به عالم واقعیت‌های محسوس‌تر فرهنگی یافته و در این رهگذر از برخی سنت‌های فرهنگ یونان باستان نیز سخن به میان آورده است؛ امری که دشواری برگردان

مطالب را بسیار افزون ساخته است. وفاداری نه تنها به متن، بلکه انعکاس برخی جنبه‌ها و ارزش‌های سبکی متن نامه‌ها، مترجم را بر آن داشت که به قالب تفکر و گهگاه به تصویرهای زبانی آن آسیب نرساند و تا آن جا که امکانات زبان فارسی مترجم را مُجاز می‌دارد، اصالت آن را حفظ کند. نتیجه اینکه از خواننده‌ی محترم توقع می‌رود این دشواری‌های اغماض‌پذیر را برتابد و در عوض با جنبه‌هایی از لطافت‌ها و ظرافت‌های زبان شاعرانه - فیلسوفانه‌ی شیلر آشنایی ژرف حاصل کند.

محمود عبادیان